

(مآثر الامراء) [۷۲۵] (باب الخاء)

گویند نصف شب دیوایی بیست و هفتم صفر سنه (۱۰۳۹)
 هزار و سی و نه بود - که از حویلی آگوه برآمد - چون دروازه
 هتاپول رسید جاودر کردن انداخته سر تواضع بر قاش زمین انداخت
 و گفت - خدایا تو میدانستی که برای حفظ آبروی خود میروم - بغی
 در خاطر نیست - و چون بدو وارد رسید پیش از همه سید مظفر
 خان بارهه و راجه بیتاهل داس و خدمت پرست خان از فوج
 پادشاهی بسر رفتش رسیدند - و چنگی عظیم در پیوست - و آریزش
 سخت در داد - حسین و عظمت در یسر رشید و شمس داماد او
 با او برادر خود محمد و محمود از نبائر عالم خان لودی (که
 از کهنه سپاهیان افغانه بود) و شخصت کس از نوکران عمده مثل
 بهنگن خان قریشی و غیره بقتل رسیدند - خانجهان بذات خود
 چپقلشهای مردانه کرده زخمی عذاب عزیمت بدریای چنبل گردانید
 و بنابر طغیان آب نتوانست مردم محل گذرانید - زوجه و دختران
 خود را با بعضی اسامی معتبر در حوضه فیلان نشانده با سینه سری
 و اضطراب تمام گذشت *

* بیست *

* نیم جانے بدر آورده ام از رادی مرگ *

* این قدر زمین سفر دور ره آورد بس اسم *

(۲) در [بعضی نسخه] هزار و چهل و نه (۳) در [بعضی نسخه] هتیا برل
 و در [بعضی] هتاپول (۴) نسخه [ب] بهنگی خان - و در [بعضی نسخه]
 بهنگن خان (۵) در [بعضی جا] چنبل آمده *

(باب الطاء)

[۷۲۶]

(مائرا لامرا)

و بذا بر توقف فوج پادشاهی یک شبانه روز عبور دریا خانچهان خود را
 بچنگلهای مانک چهار بندیله انداخت . و راههای نامسلوک
 پیش گرفته سرے بگرداندانه برآورد . بکرماجیت بحر چهار
 عمدا اغماض کرد . و الا میتوانست دستگیر ساخت . خانچهان
 چندی در لانجی دم آسایش گرفته از راه برار بولایت نظام شاهیه
 در آمد . بهاول خن میانه جاگیردار بالادور و سکندر دوتانی نیز
 ملحق گشتند . نظام شاه آمدنش فوز عظیم دانسته گرمجوشیها کرده
 از دولتآباد بیرون خیمه زد *

چون خانچهان متصل سرایردا از رسید هذوز از اسپ فرود
 نیامده بود که نظام الملک با استقبال بیرون برآمد . و برده بالای
 مسند نشاند . و خود بگوشه آن جا گرفت . و زرے برای اخراجات
 داده برگنه بپر با آنکه تهانه پادشاهی بود تنخواه کرد . و برفقا
 نیز جاگیر داده رخصت نمود . و خود بجمع فوج پرداخت . در
 سر آغاز سال سیوم اعلی حضرت باراد استیصال او بلد برهانپور را
 بیرون مسعود دار السرور ساختند . و سه فوج پنجاه هزار سوار
 بسرکردگی اعظم خان سارچی صوبه دار دکن کسبیل کردند . و خانچهان
 با چهل هزار سوار نظام شاهیه و غیره مقابله نمود *

گویند در جنگ در پالکی نشسته تفتاکو میکشید . عزیز خان
 پسرش گفت . اگر اراد جنگ است سوار شده باید تاخص

(۲) نسخة [ب] فوز عظیم *

(ما امر الامرا) [۷۲۷] (باب الخاء)

والا چرا عالمی را بخوابی میدهید - گفت اعدایان شما این است
 که بر لشکر پادشاهی غالب شویم - حاشا و کلا - اقبال خداداد است
 میخواهم باین حرکت مذبح اصلاحی واقع شوم - و برای شما در گزاره
 بهم رسد - و من روانه مکه شوم - در این تبدیل حرفهای خانجهان
 باعث تفرقه افغانان شد - که از هندوستان بکمال دعوی سلطنت
 هجوم آورده بودند - چون برشکال در رسیدن خانجهان در موقع
 راجوری چهار کرهیی قصبه پیر (که در دامن کوه واقع شده)
 اقامت گزید - و بعد انقضای بوسات مقرب خان سرفوج نظام شاهي
 باتفاق بهلول خان بآمد آمد فوج اعظم خان از جالذاپور خود را
 بدهارور کشید - و هنوز دریا خان درهله در نه پیوسته بود که اعظم
 خان قاپو دیده از دیول گانور روانه شده از گنگ گذشت - و از
 منجهای گانور بر خانجهان (که زاده بر چهار صد سوار نداشت)
 تاخت - خانجهان آماده پیکار گشته قبائل را بکوهندستان روانه کرد
 و خود جنگ گزان برآمد - و چون بالای گهات^(۲) راجوری رسید
 با بهادر خان لودی برادر زاده خانجهان و بهادر خان درهله
 مقابله شد - از طرفین داد مردانگی داده هر چند بهادر خان درهله
 در میدان افتاد اما فوج پادشاهی متواتر کمک رسید - بهادر خان
 لودی دل بای داده میخواست بدر رود - زجه بهار سنگهه بذریه
 بآن خون گرفته رسیده از هم گذرانید - خانجهان با زنان اسب سوار

(۲) در [بعضی نسخه] بر بالای گهات .

(باب الخاء) [۷۲۸] (مآثر الامور)

از سیوگانون گذشته به بیضا پور رسید - و دریا خان نیز در راه ملحق گردید - و از آنجا بدولتآباد شتافته چندسے طرح اقامت انداخت - هر چند مبالغه میکردند که بر تخت نشیند در جواب میگفت - پنجاه سال از عمر گذشته - معلوم نیست که بعد از من پسران من قابل سلطنت باشند - هر مغلی یک یک افغان را از بلاد و دیهات بخدمت اخراج کند - آنوقت داه و کنیز افغانان نام مرا گرفته کفش بر زمین میزنند - که بشوئی از باین حال رسیدیم - مرا تاب این همه پاپوش خوردن نیست - بهاول و سکندر ناخوش شده جدا گشتند - و از نظام شاه هم چندان التفات معاینه نکرد بلکه منتظر غدر دید - از درستی غرض آلود از دل بر گرفت و بمشورت دریا خان رهله و ایمل خان ترین و صدر خان عزیزم پنجاب نمود - که باعانت افغانان آنجا شورش برانگیزد - از دولتآباد بانتور آمد^(۲) - و از راه دهونگانون و انبه پاتر گذشته روی عزیمت بمالوه گذاشت - عبدالله خان فیروز جنگ و سید مظفر خان بارهله بتعاقب تعیین شدند - جائے نتوانست توقف نمود - تاراج کزان میرفت - از نواح سررنج پنجاب فیل پادشاهی گرفته بملک بندیه در آمد - تا بکالپی سر بر آرد - بکرماجیت بسر چهار بندیه بتدارک تقصیر سابق خود را رسانیده بدریا خان (که چنداول او بود) در آریخت - و دران زن و خورد دریا خان راه فنا پیمود

(مائراامرا) [۷۲۹] (باحب الخاء)

خانجهان از كشته شدن چنين رفیق قرین اندوه و تاسف گشته
 روانه پیش شد - چون بولایت بهاندیز رسید سید مظفر خان بارهه
 هراول فوج پادشاهی قریب گردید - خانجهان بنه و بار را روانه
 کرده با هزار سوار گرم پیکار گشت - محمود خان پسرش با جمعه
 كشته شد - خانجهان ناچار جاو گردانیده براه افتاد - و چون در حوالی
 کاندجر رسید سید احمد قلعه دار آنجا سر راه گرفت - و دران آویزش
 حسن خان پسر او دستگیر گردید - خانجهان بقائد اجل بیست کرده
 دیگر رفته کنار قلاب سپیدده فرود آمد - و بمردم گفت که فوج
 پادشاهی دست از تعاقب بر نمیدارد - پاشه کوب رسید - تا کی
 بگریزم - این همه خویش و قوم كشته شدند - من هم از زندگی
 سیر آمده ام - غیر از كشته شدن علاجی نیست - هرکه خواسته باشد
 بدرود - و آنچه مانده بون بهمه قسمت کرد - بسیار جدا شده
 رفتند - غره رجب با جمعی یای نبات افشوده با سید مظفر خان
 بارهه در آریخت - و آخر پاداه گشته با عزیز خان پسر خون و ایمل
 خان تین و صدر خان تا جان در بدن بون آویزشهای نمایان نموده
 هشت بشمشیر و پهلوی بزرگ خانچره بیرون - بزخم تیر مادهو سنگهه
 بوزمین افتاد - و عبدالله خان زخمی سر او را بحضور ارسال داشت
 وقت (که اعلی حضرت در بهانپور بکشتی سیر دریای تبتي
 میکردند) از نظر گذشت - بموجب حکم در مقبره پدرش مدفون

(۲) در [بعضی نسخه] سپیده - و در [بعضی] سپیده *

(باب الخاء) [۷۴۰] (مائراامرا)

گرددید - طالب کلیم این رباعی گفته گذرانید * * رباعی *

- * این * زده لطف از پی هم زیبا بود *
- * این کیف در بالا چه نشاط افزا بود *
- * از رفتن دریا سر پیرا هم دست *
- * گویا سر این حباب آن دریا بود *

و بطریق تعبیه تاریخ این واقعه یافته اند * * مصراع *

* که آه و ناله از افغان برآمد *

مردم آن دست در احوال خانجهان افراط و تفریط کرده اند - بعضی
 برانند که اصلاً بغی و خروج در سوش نبود - آنچه بوقوع آمد
 محض برای خود داری بود - و برخی گویند همیشه مزاجش مجبول
 خودسری و طغیان بود - و بے آگاهی زبان طعن و سوزش بر دراز
 کفند - قطع نظر از اقوال مخالف و موافق از احوال او که بتفرس
 میرسد این است - که مرد ^(۲) راست و درست بود - زمانه سازی
 و در روشی نداشت - سیلی روزگار نخورده بود - حرف گاهش
 بگوش نرسیده محسوس همه بود - همه دست نگرش - پادشاه
 هذروستان با آن همه عظمت و شان شیفته و فریفته او - از نخوت
 د بے نیازی سر بفاک و ملک فرود نمی آورد *

روز شاهجهان تقریباً بسید خانجهان باره گفتند - که این
 خطاب شخصی است که ما و جمیع شاهزادگان [در زمانه نگاه او بودیم

(۲) نسخه [ب] راست بود *

(مآثر الامراء) [۷۳۱] (باب الخاء)

و او بااستقامت با کسی حرف نمیزن - یکباره نپزنگی چرخ بوقلمون عالمی
نازه بزی کار آرد - و صفی دیگر بر بساط روزگار چید - آن خصوصیت
و محرمیت نماد - مردمی (که بار مجرای او نمی یافتند) سر
همسری برداشتن - بل یکسر و گردن بلند تر افراشتن - و صدر
بعضی حرکات بی اخلاصی (که در پیشگاه خلافت محمول بر بغی و فساد
شد) باعث آن گردید که هر بیدردی به چشم حقارت می نگریست
و هر هرزه گوئی صدای خارج آهنگی بگوش می کشید - بسکه غیور
بود و شریف النفس متحمل نشد - طبع کبیر - و دل هر کس
آزادگی و بیابان مرگی مرجع پذیراشت - و اذای ابدانیت بهایتین
فاخر ایسرهما - بمزاج ننگ بوستان غیرت آئین هیچ تعبیر و جان کنیز
زاگوار تر از ذلت بعد از عزت نیست - لهذا خود را رسانید
بجائی که رسانید - پس در بدو حال علت اینهمه ارتکاب متاعب
و مهالک غیر از پاس آبرو و حفظ مراتبه نبود - بعد از آن اغراض
دیگر هم ضم شد - بلکه ضرورت لازم وقت افتاد - مثل جمع فوج
و اتفاق با نظام الماکیه - اگر نقشش درست می نشست و زمانه
بر سربازی می بود حب جاه دنیا کی میگذاشت که بذوکری
مرفرد آرد *

بالجمله خانجهان بوفار و علم متصف بود - و مجوز ضرر اهدا
نمیشد - بیشتر رغبت بصحبت اهل ایران داشت - با آنکه
سفی مذعب بود - اگرچه پدرش بتشیع شهرت دارد - و مقوله اوسن

(باب الطاء) [۷۲۲] (مآثر الامراء)

که شجاعت بی غلامی و رتضی علی نمی باشد - آخرًا از محبت
 شیخ فضل الله برهانپوری شوق بتصوف بهم رسانید - شہا
 با دریشان و علما بسر میبرد - و اظهار تنفر از دنیا میکرد - در
 سرکارش فروغ بدعت نبود - اخراجات او گاہے سالک در پیہ در ماہ
 و گاہے کمتر - و قلیہ پس انداز ہم میشد - خود بکارها نمی رسید
 و با ہذون التفات نمی کرد - محاسبہ اعمال و دیگر اکثر امور ملتوی
 بود - پسرانش بسیار بودند - چندے در معارک جان سپردند
 و اصالت خان (کہ سه ہزاری منصب داشت) در ایام آوارگی
 در دولتآباد در گذشت - و مظفر از پدر جدا شدہ بحضور رفت
 و فرید و جہان دستگیر گشتند - و عالم و احمد گریختہ بعد مدتی
 بحضور آمدند - کسی تا حال از اولاد او ترقی نکرد *

• خان عالم میرزا بر خوردار •

پسر میرزا عبدالرحمن دولتی ست - کہ ابا عن جد دیرین در دمان
 نیموریہ دیرین خدمت و ثابت حقوق است - و از زمان صاحبقران
 نیاگان او پشت بہشت امرآ شدہ اند - جد کلانش میر شاہ مالک
 از اعظم امرای صاحبقران بود - و بخیر اندیشی و دولتخواہی ہموارہ
 در شناس - میرزا بر خوردار تا سال چہلم اکبری در صد و پنجہمی
 منصب داشت - در سال چہل و چہارم [کہ دایم اجینئیہ (کہ

(۲) نسخہ [ب] فضل برهانپوری (۳) نسخہ [ج] کہ احوالش جداگانہ

بتصریر آمدہ ابا عن جد *

(مآثر الامراء) [۷۳۳] (باب الخطاء)

از سرتابان صوبه بهار بود) از زندان رهائی یافته دستوری بنگاه گرفت [میرزا بکین آنکه پدرش عبدالرحمن باریز آن بومی زندگانی سپرده بود با برخی در محرا بر ریخت - دلپت پدر رفت عرش آشپانی فرمودند که میرزا را بر بسته نزد آن زمیندار برند باستشفاع بعضی باریابان حضور متوقف شده زندانی گردید اتفاقاً در خدمت شاهزاده سلطان سلیم بسیار مربوط بود - پس از جلوس چون در فن میرشکاری کمال مهارت داشت بخدمت قوش بیگی امتیاز یافت - و در سال چهارم جهانگیری بخطاب خان عالم لوی ناموری بر افراخت - و چون در سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار

(۲) و بیست هجری شاه عباس صفوی پادشاه ایران پادگار عالی سلطان

(۳) طاش را بتعزیت عرش آشپانی و تهذیب جلوس فرستاد در سال

هشتم بهمراهی از خان عالم بسفارت دستوری یافت - چون شاه

بدفع رومیه در سمت آذربایجان متوجه بود حسب المرضی

چندگاه در هرات و قم متوقف گشت - گوئند مردم بسیاری

همراه داشت - در بیست نفر قوشچی و میرشکار بودند - و هزار

کس از ملازمان معتبر پادشاهی بود - بذابر امتداد وقفه بیشتره را

از هرات برگردانید - در سال (۱۰۲۷) هزار و بیست و هفتم (که شاه

بدارالملطنت قزوین معارفت نمود) خان عالم (که همگی قریب

(۲) نسخه [ب] هشت هجری (۳) در [بعضی نسخه] طاش (۴) نسخه

[ج] قریب هشتصد نفره

(باب الخاء) [۷۳۶] (مآثر الامراء)

سلطنت همدروستان به جلوس صاحبقران ثانی شاهجهان مزین گشت
 خانعالم بمنصب شش هزاری پنجهزار سوار و عام و نقاره سرافرازی
 یافته بصوبه داری بهار از تغیر میرزا دستم صفوی رخصت یافت
 و بنابر آنکه از افزونی کوکزار بمهمات ملکی نمی توانست پرداخت
 در همین سال معزول گردید . در سال پنجم آخر سده (۱۰۴۱)
 هزار و چهل و یک (که اعلی حضرت از برهانپور بکبرآباد علم
 معاونت افراخت) خانعالم بتقبیل سده سزیه مدهی گشت
 پادشاه بسبب کبر سن و التزام کوکزار او را از خدمت معاف
 داشته مبلغ یک لک روپیه برسم سالیانه مقرر شد . در دارالخلافه
 آگره رحل افامت افکنده بجمعیت خاطر روزگار بسر برد . باجل
 طبعی در گذشت . لا ولد بود . برادرش میرزا عبدالسبحان فوجدار
 آله آباد بوده ضبط در دست داشت . تغیر شده تعیین کابل گشت
 و در هنگام افریدی کشته گردید . پسرش شیر زان خان بهادر
 پسر بود . در جنگ سهند با خانجهان لودی بکار پادشاهی آمد
 صاحب عالم آرا نوشته . که خان عالم از جانب جهانگیر پادشاه
 بخطاب بهائی یعنی برادر سرافرازی داشت . اما در احوال نامهای
 همدروستان هیچ جا مذکور نیست . و برزبانها سایر و دایره
 و چون شاه هم در وقت ملاقات اظهار معنی فرمود چنانچه
 در صدر گذشت دلیل واضح بر صدق مدعاست . چه بدون تحقیق
 شاه بر زبان نمی آورد . والله اعلم *

(مآثر الامراء) [۷۳۷] (باب الخلاء)

• خواجه ابوالحسن قرظی ملقب بوکن المظنه •

قرظی الکنی ست از خراسان - قطب الدین حیدر (که مظهر آثار غریبه و امور عجیبه بود . و حیدریان بوی منسوب اند) از انچه ست خواجه در عهد عرش آشکانی بخدمت وزارت شاهزاده دانیال و دیرانج دکن اختصاص داشت - چون جنت مکانی میرآرای سلطنت شد خواجه از دکن حضور طلب گردید - سال دوم (که آصف خان میرزا جعفر بمنصب وکالت بلند ریگی یافت) او را بهمراهی خود جهت سررشته داری در خواست - پس ازان (که آصف خان بهم دکن شتافت . و دیوانی باعتماد الدوله باز گردید) خواجه در رکاب پادشاهی بقرب و اعتبار امتیاز یافته در سال هشتم

سنه (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک هجری بمنصب والای میربخشیکری افتخار اندوخت - و چون اعتماد الدوله سفر گزین ملک بقا گشت خواجه را بتفویض دیوانی کل و منصب پنجهزاری پنج هزار سوار امتیاز و اعتبار افزودند - در هنگام مهابت خان در آب بهت پیش روی عمارتی نوز جهان بیگم خواجه باتفاق آصف جامی و ارادت خان باجمعی قلیل اسپان شنا کرده و براتها ترکشته رو بروی فوج مهابت خان آمد - ناگاه بباد شپه تیر مخالف (۲) جلو مردم بیگم بے اختیار برگشت - و هر یک از امرا بطرف افتاد خواجه دران آشوب گاه و در روی ناهنجار از اسپ جدا گشته

(۲) نسخه [۱] بازارهه نهر *

بددن ملاح کشمیری جان سلامت برد - و چون دکان باصف چاهی
 قرار یافت در سال نوزدهم صاحب صوبگی دارالملک کابل بعهده
 خواجه مقرر گردید - و بنیابت او پسرش ظفر خان از حضور
 دستوری یافت - و در عهد اعلیٰ حضرت بمنصب شش هزار
 شش هزار سوار پایه افزای درلک خود گشت - چون شب یکشنبه
 بیست و ششم صفر سنه (۱۹۳۹) هزار و سی و نهم خان جهان
 لودی از آگره فرار نمود همان شب اعلیٰ حضرت خواجه را با امرای
 نامدار بتعاقب تعیین فرمود - اگرچه بعضی امرای جلالت کیش
 سبقت آهنگ پیش شناخته بجنگ پرداختند و خانجهان فرار
 گزیده خود را بدریای چنبل زده درگذشت اما خواجه آخر روز
 بگذار آب رسید - و چون بدرون کشتی نتوانست عبور نمود تا در
 پاس درز دیگر متوقف گشت - خانجهان بعلمت این فاصله هفت
 پاس فرصت یافته خود را بمالک بزدیله انداخت - چگراچ پسر
 چهار سنگه پناه داده ارزا از ملک خود گذرانید - و براهبران
 لشکر پادشاهی مواضع نمود - که پی غلط کرده براه دیگر دلالت
 نمایند - بذا برین خواجه با سرداران دیگر در جنگهای انبوه
 بهر سمت تردد نا مفید داشته غیر از سرگردانی طرفه نیست - چون
 اعلیٰ حضرت بعزم استیصال خانجهان بخطه برهانپور ورود فرمود
 خواجه با سایر کمکیان آمده ملازمت کرد - و باستخلاص ولایت
 ناسک و ترمک رخصت یافت - و پس از ضبط آن اُلکا و لندخواه

(مآثر الامراء) [۷۳۹] (باب الطراد)

بجاگیر ساهو بهونسلہ حسب الحکم پادشاہی بکمک نصیری خان
 (کہ محاصرہ قلعہ قندھار داشت) در آردن - و از میانہ راہ خیر فتح
 شنیدہ برگشت - و بقصبہ پاتور شیخ بادو (کہ پرگنہ ایست از
 پایان گہات ہزار) بگذار زد آہے نذک آب فرود آمد - میخواست
 ایام برشکل را درانجا گذرانند - کہ ناگاہ سیلابی عظیم از سر کوه
 در بلشکر نہان - مردم از تاریکی شب و شدت آب سراسیمہ
 گشتہ از بیم جان بہر سو گریزان گشتند - خواجہ با امرای دیگر
 بر اسپان بے زمین سوار شدہ خود را از آن مہلکہ بر آردن - و فریب
 در ہزار کس و مجموع اسباب خواجہ را بالک روپیہ نقد آب برد
 در سال پنجم بصوبہ داری کشمیر سرفراز گشتہ ازانجا (کہ آنسفال
 در امت بود) اعلیٰ حضرت بے ضرورت دوری او را نداشتہ
 ظفر خان پسرش را بنظام مہام آن ملک بخیانت رخصت فرمود
 خواجہ سال ششم سنہ (۱۰۴۲) ہزار و چہل و دو ہجری
 در سن ہفتاد سالگی مرحلہ پیمائی عقبی گردید - طالب کلیم تاریخ
 فوٹس یافتہ *

* ع *

۱۰۴۲

* با امیر المومنین محشور باد *

خواجہ مرد راست درست کارگذار بود - لیکن بتز شروٹی
 و درشتخوٹی اضاف داشت - خلف رشیدش ظفر خان است
 کہ ذکر او نقش پذیر خامہ وقائع طراز میگردن - و بہر دیگر ہجرت
 خورشید نظر است *

(باب الخاء) [۷۳۰] (مآثر الامراء)

• خان زمان بهادر میوزا امان الله •

خلف رشید مهابت خان زمانه بیگ است - و والده اش از خاندانهای میوات بود - بخلاف پدر بماتک زمیبه متحلی و بختوبیها در امثال و اقوان سر برتری می افراخت - از چندان پدری چندین پسر و مردم را بشگفت می انداخت - چون در سال هفدهم جهانگیری قره بومیزی دولت شاهزاده شاه جهان بنام مهابت خان اتاد جنم مکانی ادرا از صوبه داری کابل حضور طلب فرموده نظم آن مملکت بمیوزا امان الله بنیاست پدر تقویض یافت و بمنصب سه هزاری و خطاب خانزاد خانی سرافراز گردید (۲) چون چندی نام اوزبک از الوس العان نوکر نذر محمد خان والی بلخ (که در اسفند عوام بیلنگتوش اشتهار داشته - بجهت آنکه در جنگ سینه را تاخته بود - چه ترکان دلاک برهنه و توش سینه را گویزند) پیوسته در سرحد خراسان و مابین قندهار و غزنین می گذرانیده بقرافی نام برآورد و مکرر بر خراسان تاخته شاه ایران از حساب برمی داشتند و قلعه بجهت ضبط هزارجات (که یورت آنها در حدود غزنین واقع است) و از قدیم بحاکم آنجا مالگذاری می نمودند) دران نواهی اهداث کرده همشیره زان خود را با فوج باز داشت سران الوس هزاره بخانزاد خان استغاثه نمودند - او با فوج آراسته بر هر آنها شتافت - سردار با جمعی از اوزبکن در جنگ بقتل رسید

(۲) در [بعضی نسخه] خانه زاد خانی (۳) نسخه [ج] چندی •

(ماکراهورا) [۳۶۱] (باب الغناء)

و آن حصار را منهدم ساخت . یانگتوش از نذر محمدخان (که تجویز
هوج کشی بسوحد. پادشاهی نمیکرد) بمبالغه رخصت گونه حامل
کود در سال نوزدهم با حشره از اوزبک و ایمانچی^(۲) بدو کودهی
غزنین رسیده آماده بیکار گردید . خانزاد خان با کمکیان آنصوبه
دران عرصه شهامت در کشتن و بستن و ناختن کارنامه جلالت
و جانسپاری بتقدیم رسانید . گویند درین جنگ از فیلان کاره غریب
شد . هرگاه اوزبکان حمله می آوردند فیلان را بر سر آنها میدوانیدند
به اختیار اسپان رم میگردند . اصلا سعی اوزبکان پیشرفت نمیشد
ناچار یانگتوش رو بفراز آورد . گویند درین جنگ سواران مسلح
اسیر شد . خواستند بکشند . فریاد کرد که من عورتم . چون برهنه
کردند زن بود . ازو معلوم شد که قراب هزار زن اینچنین درین
لشکر است . که مردانه شمشیرها میزنند . خانزاد خان قابش کرده
دنبال کرده به معنائی فتح و نصرت معارفت نمود .

چون صاحب صوبگی بنگاله بمهابت خان اختصاص گرفتند
بالتماس از کابل طلب شده نزد پدر رخصت یافتند . و در سال
بیستم (که مهابت خان بعداب حضور طلب گردید) صوبه داری بنگاله
بخانزاد خان نامزد شد . پس ازان (که مهابت خان بیاد لغزاه کردار
نابیندیده خون از کنار دریای بهمک راه آراگین سپرد) او از حکومت
بنگاله معزول گشته بحضور رسید . و بعضی ساوک و تده بیورد رسد

(۲) نسخه [ب] ایمانچی - و نسخه [ج] ایمانچی .

(باب الخاء) [۷۴۲] (مآثر الامرا)

پس عزت خود داشته در رضا طلبی آصف خان سرمورثی تجارز نغمه
 پس از واقعه ناگزیر چنین مکانی در معاملاتی که در داد شریک
 آصف خان بود - در آغاز جلوس فردرس آشیانی از لاهور بملازمت
 رسیده بمنصب پندجهزازی پندجهزار سوار و خطاب خانزمان
 و صوبه داری مالوه از تغیر مظفر خان معموری سر برافراخت
 و در همان سال ^(۲) چون صوبه داری دکن بدام پدرش مقرر شد بنیابت
 پدر از مالوه بدکن زد آرد - و پس از آن در سال دوم (که نظم
 دکن بازادت خان مخاطب باعظم خان تفویض یافت) خان زمان
 بتقبیل سد خلافت کامیاب گردیده بجاگیر خود سفیر شدافتم
 و چون اعلی حضرت باستیصال خانجهان لودی متوجه دکن شد
 خان زمان متعاقب رسیده بهمراهی آصف خان بعین الدوله (که
 بمائش محمد عادل شاه والی بیجاپور تعیین شده بود) نامزد گشت
 و سال پنجم هنگام مراجعت پادشاهی از برهانپور بهزدوستان
 صوبه داری دکن و خاندیس از تغیر اعظم خان بمهابت خان (که بنظم
 دهلی می پرداخت) مقرر گردید - و بعین الدوله فرمان صادر شد
 که خانزمان را با تعیناتیان آنصوبه در برهانپور گذاشته با اعظم خان
 و دیگر امرا احرار شرف ملازمت نماید - خانزمان در همان ایام
 محمود خان حارس قلعه کالنه را (که سر از اطاعت فتح خان ولد
 ملک منبر پیچیده بود) بنابر آنکه نظام شاه را دهگرای عدم ساخت

(مائراامرا) [۷۴۳] (باب الخاء)

و میخواستند قلعه را بهاهو بهزمنه بمپارد مستمال نموده آن
حصن حصین را بدست آورد - چون پدرش در سال ششم بمشایش
قلعه فاک شکوه در لتاباد همت گماشت خانزمان با پنج هزار سوار
آماد کازار گشته بهر مورچال (که احتیاج کمک میشد) بے توقف
خود را می رسانید - دران ایام بیست هزار گار و غله و جمعی از تاپین
امرای کهگی در ظفر نگر جمع شده بسبب انتشار اشقیاء نتوانستند
ملحق شد - خانزمان بدان طرف در آورد - ساهومی بهونسله
و بهاول خان در چکلتخانه سه گروهی کهرگی از (دایره وار احاطه
نمودند - خانزمان در جای خود ثبات ورزیده بپای اندازی و سردادن
گجنال و تفنگ پرداخت - هر طرف (که مقابله قدم جسارت^(۲) پیش
میگذاشتند) سرچنگ آسا می یافتند - چون شب امتان طرفین دست
از جنگ باز داشتند - خانزمان در ناردگاه فرود آمده بهوشیاری
صبح نمود - غنیم سهمی پیشرفت ندیده مایوس برگشت - و از
سد را گرفته پیدر پیوست - و همواره در مورچال و بر کهگی نبردهای
مردانه نموده لوای چیرگی می افراشت - دفعه دیگر برای آوردن
سد غله و خزانه و باروت پادشاهی (که بردهنکبیره (سیده) پیش
نمی توانست آمد) راهی گشت - زنده لاله خان و ساهو و یاقوت حبشی
دنبال گرفتند - که تاپو یافته دست بخزانه و سد توانند رسانید
خانخانان ازین خبر نصیری خان را بمکم تعیین کرد - خان زمان

(۲) نسخه [ج] جسارت می گذاشتند .

(باب الخاء) [۷۴۴] (آثار الامرا)

باید روی همی و بردای همه را همراه گرفته برگشت - چون هنگام رتگرایی غوج هرادل و چنداول بکت کرده از قول دوزختر می بود روزیکه داخل کهرکی میشد فکاه آنها ریختند - از طریق آریز شترک زر داد - اکثر مالش بسزا یافته راه فرار پیمودند و پس از فتح آن قلعه متین بدرخواست سپه سالار شاهزاده محسن شجاع بتسخیر دژ دشوار کشای پوینده تعیین شد - خانزمان برسم مقلادانه گشته در مراتب محاصره از دراندن نقب و نشاندن سرچال دقیقه فرود گذاشت - اما بنابر دو روی امر و بر سر رسیدن برشکال انفتاح آن حصن در عقد تعویق افتاد - شاهزاده با مهابت خان و دیگر نوئیبان عظام بی نیل مقصود مراجعت نمود *

با آنکه مهابت خان از همه پسران ادرا درست تر میداشت و هرگاه سر امان اله میگفت اگر معامله نکند بودی از سر آن در گذشته لیکن از سببیک در بد مزاجی سر دیوان دشنامهای فحش بار میداد - هر چند او کذایه و تصریحاً پیغام کرد (که شرم از سن و سال کرده پاس مرتبه مرا نگاهدارند - و خفت زده من روی بیشتر بمذلت پسر میکوشید - مگر خانزمان میگفت که مرگ باختیار من نیست - و کشتن چه قدر کار است - اما زبان زده دین و دنیا میخورم - چون بسیار بجان آمد از گهات دهنکپیره بی رخصت بعزم حضور روانه شد - روز اول پبرهانپور رسید - و شب در میان از گذر هاندیه درگذشت - مهابت خان

پای ماگراامرا ([۷۴۵] (داب الخاء)

بافته و آشفتگی در شده میگفت . اعیان حضور (که همه با من
 مدعی اند) اگر حرفه نگوئید از من بهادشاه میروسانیدند . معمول
 بر عداوت و حسد میشد . الحال [که چنین پسرک] که
 بحدسن اخلاق و نیکوئی شیم مشهور (آفاق اسمی) این قسم بود [(۲)
 بد نقشی من یقین خواهد شد - درین پیرانه سالی مرا رسوا کرد
 آبی سرد میکشید - و دست بر زانو میزد - و میگفت آ
 امان الله جوان مرگ شوی گویند چون آمدنش بعرض رسید
 اعلی حضرت خواندند .

* ع *

* اشذا را حال این اسمی رای بر بیگانه *

اتفاقاً روزی (که ساعت ملازمتی خانزمان بود) خبر فوت مهتاب
 خان رسید - اعلی حضرت یمین الدوله را با دیگر امرا بتعزیمت
 فرستاده باعزاز طلب داشت - و بانواع عواطف نواخت - چون
 تا آن زمان یک سوبه دار بنظم خاندیس و برار^(۳) می پرداخت
 درینرا در حصه ساخته بالاگهات را (که عبارت از درلناباد و احمدنگر
 و سنگنیر و جنیر و پتن و جالناپور و بیر و دهارور و لخته محال
 برار و تمامی تلفگانه که جمع آن یک ارب و بیست کرد نام بود)
 بدو تفویض نموده مرخص ساخت - و چون بذابر مالش چهار سنگه
 بخدیله سوبه داری مالوه بخاندوران بازگردید خاندیس باله وردی

(۲) یا بدنفسی باشد (۳) نسخه [ب] برار دکن - و نسخه [ج] برارو

دکن می پرداخت *

(باب الحاء) [۷۴۶] (ماگر الامراء)

خان مقرر شده بود نیز ضمیمه بلاکهاست بخانزمان متعلق گشت *

و در سال نهم (که اعلیٰ حضرت بسیرتاعه دولتآباد نهضت
 دکن فرمود) خانزمان را بهادری (از سترسال و سایر ولایات
 و چنداری بهادرخان رهه و طایفه افغانان جهت تسخیر محال
 چهارکونده رطن ساهو و ولایت کوکن (که در تصرف او بود) و نهب
 و غارت ممالک بیجاپوریه (که درین سمت واقع است) کسب نمود
 او مکرر بهاهوی ادبار پورده مالشهای محتوی داده چهارکونده
 و غیره محال احمدنگر را لمانه نشین پادشاهی ساخت . و تا کولار
 و ازانجا بمرج و رایباغ بتاخت و تاراج پرداخت - چون عادل شاه
 سر برقه اطاعت گذاشت عطف بدان نموده بخطاب بهادری
 سر برافراخت . و پس از آن بکشایش قلعه جنیر (که از اعظم قلاع
 نظامشاهی است) دستوری یافت - خانزمان تذبیه ساهو و تعاقب آن
 بدخو مقدم و اهم داشته بهنبالش بکوکن شتافت - و خرجا
 میرفتی دسی از او بر نمیداشت - ساهو بنده در بار بغارت داده بقلعه
 ماهوی متحصن گشت - چون رادواه خان از جانب عادل شاه
 مامور شد (که بانفاق خانزمان بهادر قلاع مقصوده ساهورا مستخلص
 ساخته ضمیمه ملک پادشاهی سازد) از یک طرف خانزمان و از
 جانب دیگر رندوله خان ماهوی را گرد گرفتند - ساهو توسان

(۲) نسخه [ب] چهارکونده (۳) نسخه [ج] بهاهو مالشهای (۴) نسخه

[ج] ساهو مقدم و اهم *

(مائراامرا) [۷۴۷] (باب الطاء)

(۲)
 و هراسان گشته قلعه جغیر و تونکلوازی و تربنگ و هریس و چودهن
 و هرسل را با خویش نظام شاه (که پیش از بود) سال دهم سنه
 (۱۰۴۶) یکهزار و چهل و شش بخانزمان سپرد - و چون سوبه داری
 هر چهار سوبه دکن پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر قرار
 یافته بود خانزمان بدولتداد معارفت نموده بخدمت آن پادشاهزاده
 اقبال مند قیام داشت - بسبب امراض متبایذ (که از دیرباز
 طاری شده بود) گاهی ازان بهی می یافت - و باز نکس میکرد
 تا در آخر سنه مذکور رختک حیات برپستی * و ستم زمانه مرد *
 تاریخ یافته اند - گویند دم دایمن بافانه آمده این بیمی
 مشهور بر سخت *
 * بیم *

* جان نامی دارد امانی چون چراغ مباحدم *

* جنبش زان آستین خواهم که کار آخر شود *

در شجاعت و سهاگری یگانه وقت و بحیار غصوب و غیور بود
 و با وصف آن حلم و تواضع را بهرتبه درزیده که آنهائے (که
 با پدرش مدعی جان بودند) برای از بساط محبتی و یکدلی
 می گسترده - اگرچه مهابت جان میگفت - که دوستی آنها برض
 من است - بعد از من اگر این اتفاق و رفاق بماند نفرین بر من
 خواهی کرد - در فهم و دانش هم بے نظیر وقت بود - تاریخ
 متضمن حالات جمیع سلاطین روی زمین برشته تالیف کشیده

(۲) در [بعضی نسخه] چودهن و چوند و هرسل *

(باب الحاء) [۷۲۸] (مآثر الامراء)

مجموعه گنج باد آرد نیز جمع او است - اماني تخاص میگرد

مادهب دیوان است - از دست * * * * *
تطعمه * * * * *

* بر دور جام ما بنویسید نام ما *

* تا نام ما بدور بماند ز جام ما *

* دوران اگر بکام نگردد گو مگرد *

* این بس که دور جام بگردد بکام ما *

یک پسر دشت - میرزا شکرالله نام - قابل و روشناس پادشاهی بود

در هنگامی (که خانزمان باستخلاص جذیر مامور شد) او بنیابت پدر

بخواست برهانپور رخصت یافت *

* خواجه جهان خوانی *

خواجه جان نام - از قدیمان فردوس آشیانی است - پس از وصول

خبر فوت جنت مکانی چون پادشاه از جذیر مضاف دکن نهضت

نموده متصل احمدآباد رسید ادرا (که بمنصب در هزاره ششصد

هزار سرفراز بود) بدیوانی گجرات سر بلند نمود - در آخر سال چهارم

درخواست رخصت حرمین شریفین نموده بدین امید کامیاب

گشت - چون پادشاه پنج لک روپیه نذر کرده بود (که باهل استحقاق

آن دو بقعه مبارکه ارسال نماید) بکار پرداختن موبه گجرات فرمود

که دو لک و چهل هزار روپیه را متاعی (که بام خرید و فروختن

آن دو مکان باشد) بدام برده (که بدیانت و امانت موصوف بود)

(۲) صفحه [ب] رخصت زیارت حرمین شریفین *

(مالک الامرا) [۷۴۹] (باب الطاء)

بمهرند . که بعد فروخت امل و سود آنرا بمحتاجان آن دو بیقه
برساند . و سال نهم از آنجا برگردیده بحصول ملازمت و گذرانیدن
نه اسپ عربی بطریق پیشکش سر عزت با آسمان رسانید . سال
دوازدهم از دیوانی گجرات معزول گردیده سال هفدهم مطابق سنه

(۱۰۵۲) هزار و پنجاه و سه هجری بدار بقا خرابید *

* خان دوران نصرت جنگ *

خواجه مابونام پسر خواجه حصارى نقشبندی است . در زمان
جذت مکانی منصب یافته تعیین دکن گشت . خانخانان آثار پردلی
و کاروانی از نامیه هالش دریافتند در مقام تربیت شد . در بنابر
جهت دست از نوکری برداشته بنظام شاه پیوست . چون در آنجا
در اج خرد سالان بیشتر دید خود را داخل آن گروه کرده چندان
سعی نمود که بقرب مصاحبت امتیاز یافت . و بخطاب شاه نواز
خان مخاطب گشت . باز از آنجا دل برگرفته در ملازمان شاهزاده
شاهجهان منتظم شد . و بخطاب نصیری خان اعتبار اندوخت
و در گردش فلکی همه جا ملتزم رکاب بود . از نیکو پرستاری و نیکه
فرد گذاشت نمی نمود . حتی بمقتضای وقت گاه بتوقیب زمین
و انجام اسپ خاصه قیام می برزید . در جنگ تونس^(۲) سردار فوج
شاهی بود . چون دران روز عالی خاک بے حقیقتی بر فرق روزگار
خود بیختم او نیز نتوانست پا افشرد . پس از آن (که عبدالله خان

(۲) نسخه [ب] تونس - و نسخه [ج] تونس *

(باب الخاء) [۷۵۰] (مآثر الامراء)

بهرخانی گویده از شاهزاده جدا شد (او نیز نعمت داماد بی خان
 مذکور منظور داشته حرمان گرا گشت - و بملک عنبر پیوسته
 و پس از فوتش با نظام الملک (که استقلال بهم رسانیده بود)
 می گذرانید - در سال دوم فردوس آشیانی (دی نیاز باستان خلافت
 آورده بمنصب سه هزار پی دو هزار سوار و خطاب قدیم نصیری خان
 سر برافراخت - چون در سال سیوم اعلی حضرت از خطه برهانپور
 افواج متعدده به تنبیه خانجهان و تسخیر ملک نظام شاهیه و حدود
 و اطراف آن تعیین فرمود او بهمراهی زوجه گچسنگه نامزد شد
 از کارطلبی عرض داشت که اگر خدمت تسخیر ملک تلنگانه و قندهار
 (که از تن بدان سمت دستوری یافته) بدن باز گردد در کمتر
 مدتی بانجام میرسانم - از پیشگاه سلطنت بمنصب چهار هزار پی
 سه هزار سوار تحصیل ناموری نموده بدان مهم دستوری یافت
 و کدایش قلعه قندهار را (که بمتانت و دشوارکشائی اشتهار دارد)
 پیش نهاد همی ساخته اول سرافراز خان سر لشکر آن ملک را (که
 در میان لصبه و قلعه آماده پیکار بود) مالش بهعزا داده آواره نمود
 پس ازان تقسیم مورچالها نموده گرد گرفت - مقرب خان و بهاول خان
 و زندهله خان عادلشاهی (که بکمک قلعیان رسیده هجوم آوردند)
 بتلاشهای مردانه از عذاب قاب گشتند - درین اثنا اعظم خان صوبه دار
 دکن بیادری در رسید - متحصنان گرفتاری خود قریب دیده زینهار پی
 شدند - و بعد چهار ماه و نوزده روز سال چهارم سنه (۱۰۴۰)

(مآثرالامرا) [۷۵۱] (باب الطاء)

هزار و چهارم هجری صادق داماد یاقوت خدووند خان کلید قلعه
حواله نمود . توپ منک ضبط و بجای و عنبري مشهور از خرد و گلان
یک صد و شانزده (که هر یک برای برهم زدن لشکر و شهر و
کفایت کند) با سایر اسباب قلعه داری ضبط درآمد - نصیری خان
باضافه هزار و سیصد سوار بلند پایه گردید - و در همین سال هنگام
وخصت بالاگهات دکن بالتماس او ماهی و مراتب [که به پیشین ابرام
در سلاطین دهایی شیوع داشت - و ایقان بحکام دکن داده بودند
و ازان باز دزین ملک اعتباری تمام گرفته سلاطین آنجا بکسی (که
شایان عنایات عظیمه باشد) میدهند] مرحمت شد - و در سال
پنجم از تغیر معتقد خان بصوبه داری مالوه اختصاص یافت *

گریزند که چون اچین د سارنگپور از انتقال خواجه ابوالحسن
(که از مدت ممتد آنرا آباد ساخته بود) بجاگیر او تن شد در آن ایام
در خاندیس و دکن قحط و غلا بمرتبگی بهم رسید که نان بجان^(۲)
می ارزید - مدار قوت سکنه آنجا بر غله مالوه شد - نصیری خان
خرمنهای غله را بزر در ساختن - در هیچ وقت اینقدر زر از معاملات
مالوه وصول نشده *

چون در سال ششم مهابم خان قلعه دولتآباد را محاصره نمود
نصیری خان بکمک تعیین گشته مصدر کارهای نمایان گردید - (روز
(که در مورچال خانزمان فقیر را بهفتاد من باروت اهاشته آتش زدند

(۲) صفحه [ب] بجان ارزید *

(باب الخاد) [۷۵۲] (مآثر الامرا)

و بیست و هشت گزاز دیوار عذبرکوت و دوازده گزاز برج آن پریده
 راهی وسیع پیدا شد - اما از ریزش تفنگ و بان قلعیان هیچکس
 اقدام بیورش نمیکرد (مهابت خان خواست که خود پیاده شده
 در آید - نصیری خان گفت - از سران و سرداران چنین سگالش
 خلاف قانون کردانی است - من در می آیم - هر حفظ ایزدی
 بر روی کشیده بقاعه درید - و از قیرو تفنگ گذشته بجنگ شمشیر
 و خنجر رسید - متحصنان از مشاهده چنین جانسپازی و سرافشانی
 لغت آریزش نموده بمهاکوت در آمدند - و چون آنرا نیز نقب زده
 برکشودند در نشینان بزینهار گرانیده کلید قاعه سپردند - مهابت
 خان هرگز با حراست قاعه تعیین میکرد بنابر آنکه آذوقه در قاعه
 نمادده بود و درین چهار ماه محاصره انواع نعمت گذشتیم از تکل
 سر باز میزد - نصیری خان (که دو هزار سوار نوکر داشت) از غایب
 کار طلبی پذیرای خدمت شده با اتفاق سیدمرتضی خان بحفاظت قلع
 پرداخت - بیجاپوریه چند منزل بدنبال سپه سالار رفته بدولت آباد
 برگشتند - و بمورچالها (که هنوز برجها بود) در آمده قلعه را گرد گرفتند
 چون نصیری خان آریزد ستیز بکرات نمود ناچار خائب و خاسر
 برخاسته اداره گشتند - خان مذکور بخطاب خاندوران و مناصب
 پنج هزاری پنج هزار سوار سرافرازی یافته قلعه را بموجب حکم
 بمرتضی خان حواله نموده بمأوره معاونت نمود *

و چون شاهزاده محمد شجاع در سال هفتم بتسخیر پرینده

(مائراامرا) [۷۵۲] (باب الخطاء)

نامزد شد او نیز بهمراهی مامور گردید - (روزه) که در نوبت ^(۲) که
مقاهیر عرصه بر خانخانان تنگ ساخته نزدیک بود که چشم زخم
عظیم برسد) خاندوران آگهی یافته بحرمت خود را رسانیده فوج
عقب خانخانان را بر فوج (که دست راست او حلقه داشت)
زده هر دو قشون را بجوق مقابل رسانید - و زخمیان را برداشته
بخانخانان پیوست - غنیمت ازین دستبرد رو فرار آورد - و این کار
دست بسته در پیشگاه خلافت باسع مجرای سترگ گردید - چون
مهابت خان ازین سپنجی سرا در گذشت بالاگهات بخانزمان
تفویض یافت - و پایان گهات (که تمام خاندیس و اکثر ولایت برادر
باشد) بجمع نمود و در کرد دام بعهده او قرار گرفت - و حکم شد
که سرکار بیجاگنده و سرکار نذر بار و لخته محال سرکار هانذبه (که
آنروی آب نریخته است) از توابع خاندیس اعتبار نمایند - و چون
بکرماجیت پسر چهار سنگه بندیه (که با جمعیت پدر بهمراهی
خانزمان در بالاگهات میبود) باشاره پدر (که در خراب آباد موطن
خود اراده مرتابی نمود) فرار اختیار کرده راه ممکن گرفت خاندوران
ازان آگهی یافته از برهانپور بتکامشی درآمد - و در مقام اشته
مضاف صوبه مالوه بار رسید - نزدیک بود که گرفتار شود - زخمی
بجنگلهای دشوار گذار زده در دهامونی پدر ملحق شد - خاندوران

(۲) نسخه [ج] که نوبت - یا نوبت که باشد (۳) نسخه [ب] عرصه

خانخانان تنگ ساخته .

(باب الخاء) [۷۵۳] (مائتواصموا)

بانتظار حکم در مالوه توقف نمود - لهذا از حضور سوبه داری مالوه باز
متعلق گشته ببرکندن بیخ فساد آن متمدن کوه اندیش تعیین گردید
و باتفاق عبد الله خان در تعاقب مسامعی شگوف بر روی کار آورد
و در سال نهم سر چهار و پسوش بویده بحضور فرستاد - و در
جلدوری این حسن تردد بخطاب بهادری ناموری اندر خدمت
و در همین سال (که اعلیٰ حضرت بهیر قلعه دولتآباد ظلال افکن
هرز و بوم دکن گوید) خاندوزان را بهارالی راجه چیسنگه و سایر
راجپوتیه و چندادلی مبارزخان نیازی با دیگر افغانه بکشایش قاعه
اردگیر و اوسه و تاخت و تاراج سرحد بیجاپور و گلکنده تعیین
فرمود - از تا درازده کورهی بیجاپور هرجا معموری و آبادی یافت
بخاک سیاه بربر کرد - و مکرر بهلول خان ^(۲) میانه و خیریت خان
حبشی را مالشے بسزا داد - چون عادل شاه بقدم عجز و انکسار
راه اطاعت و انقیاد پیمود خاندوزان دست از خرابی ملک او کشیده
بسمت اردگیر عذر عزیمت انعطاف داد - و بمحاصره سه ماه
و کسری آن حصن استوار را هشتم جمادی الاولی سنه (۱۰۴۶)
یکهزار و چهل و شش از سیدی مفتاح برگرفته بتسخیر اوسه همت
گماشت - بهوجراج حارس آنجا دست و پای زده قلعه سپرد - و پس
از آن فرمان شد که فیل گجتموئی نام (که سرآمد اخیال قطاب الملک
اسم) بدست آورد - او بکوت گیر (که سرحد ملک اوست) رفته

(۲) نسخه [ج] بهلول خان *

(ساگرالامرا) [۷۵۵] (باب الخاء)

بقرغیب و ترغیب آن فیل را با یک لک روپیه نعلبندی گرفته
 بیغور دیوگده در آمد - و کیلچر و اشته را (که از توابع کرماندگانون^(۲)
 برار است) از تصرف گوندان منغاب بر آورد - و ناگپور را بمحضامره
 چند روز برکشود - کوکبا راجه دیوگده یک لک و پنجاه هزار روپیه
 نقد و یکصد و هفتاد فیل پیشکش نموده ناگپور را باز پس گرفت *
 خاندوران بهادر در سال دهم بحضور رسیده در بیست و یکم بقیدمت
 ده لک روپیه با هشت لک روپیه نقد (که مورزبانان گوندوانه و دیگر
 زمینداران لختی برسم پیشکش پادشاهی و برخی باو داده بودند)
 با فیل گچموتی (که یک لک روپیه قیمت شده پادشاه پسند
 موسوم گردید) با یراق طلا (که از چاندپ خود بیک لک روپیه ترتیب
 داده بود) بنظر اعلیٰ حضرت در آورد - چون جوهر اخلاص و مردانگی او
 درین تردلات مرد آزما فوراً دیگر دان و پیشکش (که بدین کیفیت
 و کمیت در اندک وقتی هیچ یکی از نوئیذان والا مکان یک مرتبه
 از گردن کشان گاهی نگرفته بود) او بر گرفت با انواع عواطف
 و تحسین نواخته بخطاب نصرت جنگ و منصب شش هزار
 شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه (که تنخواه آن ده کرد و هشتاد
 لک دام که بقرار درازده ماهه بیست و هفت لک روپیه باشد)
 و تنخواه پرگنده شجاعت پور از خالصه در طاب اضافه بلند مرتبه
 گردید - و چون در سال هفدهم شاهزاده محمد اردنگ زیب بتقریب

(۲) در [بعضی نسخه] کیلچر *

عبادت بیگم صاحب از دکن (سیده) نظر ببعضی حرکات خود (که در آن دیار منافی مزاج اعلیٰ حضرت سرزده بود) پیش ازان (که آثار بیلطقی از طرف پدر والا گوهر ظاهر شود) دست از امور دنیوی کشیده انزوا گیرد اعلیٰ حضرت را ازین داعیه بی سبب ملامت افزوده نظم دکن را بنصرت جنگ (که بایالت مالو، می پرداخت) تقویض فرمود. و بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام یک کرور دام (که منتهای مدارج نوکری هندوستان است) اختصاص گرفت.

گویند خاندوران در صوبه داری دکن بضوابط مختصره خود عالم کهنه را دیگر ساخت. بسیاری دیسکه و دیسپاندیه را بمبغ کوب^(۲) زده رهگرای بادیه فنا ساخت. و از سران و همت بآبادی ملک گماشته منصب دازان را (که متفرق جاگیر داشتند) یکجا تفخواه نمود و تمام قلاع را دیده تجویز احشام و سرانجام آذوقه بوجه اتم کرد و آنچه خزانه پادشاهی در قلاع و یرگانات خالصه بود قریب کرور روپیه بحضور ارسال داشت. تا بعالمیان ظاهر شود که همیشه از حضور زر^(۳) میرسد. من در صوبه داری خود از دکن زر فرستادم. چون از بزدوبسمی آن مملکت خاطر او طمانینت پذیرفت تصخیر بیجاپور پیش نهاد همین ساخت. سال هیزدهم جهمت برخی مصالح ملکی از دکن طلب حضور گشت. تا کشیر ملتزم کاتب پادشاهی بود. از انجا دستوری

(۲) صفحه [ج] از این کتب کوب زده (۳) در [بعضی نسخه] میرسد.

(مآثر الامراء) [۷۵۷] (باب الطهارة)

تعلقه یافته بلاهور رسید . و دو گروهی شهر فردوس آمد . آخر شب
در جامه خواب بود . از نیرنگی تقدیر برهنه بصره کشمیری
(که ادرا باسلام آورده در سلک خدمتگاران خون منتظم ساخته بود)
جمدهر کاری در شکم او زد . گویند هفده تانکه درخته بودند . ابرو
خم نکرد . با قلیچ خان هرف میزد . یک روز بهوشیاری گذرانیده
از نقد و جنس بهر یک از فرزندان حصه متعین ساخته تخته جهت
خالصه قرار داد . و موافق آن بخط خود عرضی نوشته درانه حضور

کرد . شب هفتم جمادی الاولی سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج
بساط حیات در نوردید . اعلیٰ حضرت بهر کدام از فرزندانش زیاده
از وصیت او عنایت فرموده شخص لک در پیه سرکار والا باز گردید
چون مدفن آبای او گزایر است ^(۲) آنجا برده مدفون ساختند .

خان دران در کار پادشاهی اصلا مداهنه و مهمله نمیکرد
و آزمندی و طمع درین کار نداشت . سه پاس روز و یک پاس شب
در معاملات سرکار والا میگذرانید . و بدیگره نگذاشته بجز و کل
مهمات خود میرسید . اما با رعایا سخت گیر بود . و با خلق خدا
بدشستی و تعدی زندگی میکرد . تیر آه مظلومان بود که کارگر
افتاد . دروزه (که خبر فوتش برهانیپور رسید) شیرینی و قند و شکر
در دوکانها نمازد که مردم بشکرانه بخش نکردند . بیشتر عمارات
عمده برهانیپور در وقت او شده . مزدوی زین آبان کنار تهتی

(۲) در [بعضی نسخه] گزایری است (۳) نسخه [ب] مداهنه نمیکرد .

(باب الحاء) [۷۵۸] (مآثر الامراء)

از دست - و از سرودنچ تا برهانپور بده کرده‌ی سراها ساخته
 اوست - پسرانش سید محمد و سید محمود بعد فوت پدر هر دو
 منصب هزاره سوار و عبدالذبی (که خرد سال بود) پانصدی
 منصب یافتند *

* خان جهان باره *

سید مظفر خان از سادات نهنپوری ست - ابوالمظنر نام داشت
 سال چهاردهم جهانگیری (که شاهزاده سلطان خرم بهم دکن رخصت
 یافت) او در جنگ با دکنیان پای همت قائم کرده زخمی برداشته
 در میدان افتاد - و نقش سپاهگرمی او دلنشین شاهزاده شد - در حین
 (که شاهزاده مزبور از پدر و الا قدر خود جدائی گزیده بدکن برتو
 درون افتاد - و پس از عبور نمودن مهابت خان با شاهزاده سلطان
 پوریز از دریای فریده مجال توقف در بلده برهانپور متعسر دیده
 از راه سیکاکول تعلقه تطب الملک متوجه صوبه بنگاله گردید
 و در آنجا با ابراهیم خان فتح جنگ مبارزه دست داد) مومی الیه
 در جنگ مذکور مصدر ترددات نمایان شد - و در تمام مدت فتوات
 ملتزم رکاب شاهزاده بود - مراسم خدمت‌گذاری و چانسپاری بظهور
 آورده در خاطر شاهزاده جا بهم رسانید - و پس ازان (که شاهزاده
 بتخت سلطنت بر نشست) در سال اول جلوس ادرا بعطای منصب
 چهار هزاره ذات و سه هزار سوار و علم و نقاره و اسب از طریقه

(۲) نسخه [ب] بهر آنچه (۳) یا رتبه‌پوری ست *

(مآثر الامراء) [۷۵۹] (باب الخلاء)

خامه با زین مطلا و انعام یک یک روپیه بین الاقوان ممتاز ساخت
و بحراست قلعه گوالیار مامور گردانیده توابع آن در قبول او
مقرر شد . و در همین سال باتفاق مهابت خان جهنم تنبیه چهار
سنگه بندیده (که هنگام بغی و فساد برپا کرده بود) دستوری یافت
و چون باستشفاع مهابت خان خانخانان صفاجرائم او شد دیوانیان
پادشاهی منجمله ملک (که در تصرف او بود) بقدر طامع
منصبش بار گذاشته تنه بجاکگیر خان مذکور و غیره امر آنخواه
نمودند . و در سال دوم چون خانجهان اودی بنابر توهمی (که در خاطر او
جا کرده بود) از مستقر الخلافه راه فرار اختیار نمود خان مزبور
بمراهی خواجه ابوالحسن تربتی بتعاقب او مامورگشت . و بجستی
و چالاکي همان شب بے انتظار سر کرده روانه شد . شش گهزی
روز بر آمده بر کنار دریای چنبل متصل دهواپور بدو رسیده
چپقاش مردانه نمود . و محمد شفیع نبیر او با نوزده تن از
سادات بدرجه شهادت پیوست . و پنجاه کس از رفقای او زخمی
گردید . چون ابن معنی بعرض پادشاه رسید خان مذکور را از آنجا
طلب داشته باضافه یک هزار سوار و اسب از طویلۀ خامه با زین
مطلا و فیل از حلقه خامه سر فرار فرمود . و در سال سیوم بعد از
خاعت و جمدهر مرصع و اسب از طویلۀ خامه با زین مطلا و فیل
از حلقه خامه کام اندوز گردیده بهرادای لشکر پادشاهی (که همراه
اعظم خان بنابر تنبیه خانجهان اودی مقرر شده بود) شرف

(باب الهاء) [۷۶۰] (مآثر الامراء)

رخصت اندرخت . و پس ازان چون مسموع شد (که خان مزبور را بحسب رزم بالای ناف طاق سوزی نیست) جگجیون جراح را بجهت علاج از روانه نموده حکم شد . که بعد تخفیف بحضور بیاید . ازانجا (که جراح بنابر قوت ماده موضع رزم را شگفته خلط بسیار دفع شده بود) خان مزبور چندی بنابر التیام جراحات توقف نموده خود را بحضور رسانید . پادشاه از وفور قدردانی بعنايت خلعت و جمدهر مربع با پهل کتاره و اضافه هزاره ذات بمغصیب پنجهزاري چهار هزار هزار و مرخمت اسب از طویله خامه با زین مطلا باغد مرتبه گردانید *

و چون ملک نظام شاه پی سپر افواج پادشاهی گردیده خانجهان لودی مجال اقامت تنگ دیده دل از بودن آنجا برگرفته راه مالوه پیش گرفت خان مذکور (که بقدم خدمت و شیوا شجاعت و قبیله داری موصوف بود) بعنايت خلعت خامه و شمشیر خامه و اسب قیچاق از طویله خامه نوازش یافته بتعاقب او نامزد گردید . و ازانجا (که عهد الله خان بهادر نیز با فوج عاییده بتعاقب او تعیین شده بود) حکم شد . که اگر بهادر مزبور بآن حدود رسیده باشد هر دو فوج فراهم شده خارجین نسان برکنند . سید مظفر خان پهای استعجال از گذر اکبر پور عبور آب فروده نموده خبر گیوان عرصه معافیت می پیمود . تا آنکه در منزل موضع نال گانون

(۲) در [اکثر نسخه] پنچاق *

(مائوالامرا) [۷۶۱] (باب الخار)

تعلقه مالهه عبد الله خان بهادر نیز ملحق بوی گردید - پس
از وصول موکب ظفر کوکب بموضع نیمی از ولایت ^(۲) دندهو (که
پانزده کردهی سپینده و سی کردهی آله آباد است) بدریافت خبر
قرب از عازم آن سمت گردید - نخست سید مظفر خان (که
وادل فوج بادشاهی بود) بار (سیده) تلاشهای مردانه نمود - خانجهان
بعد بکار آمدن جمعی از برای گریز نهاد - بهادران لشکر دست
از تعاقب برنداشته بعد در روز باز بوی رسیده هنگامه زن و خوردن
برپا ساختند - از بهراول سید مظفر خان مقابل شده کشته گردید
و سید ماکهن پسر سید عبدالله و نبهه سید مظفر خان با بیست
و هفت کس بدرجه شهادت فایز گردید - و پس از آنکه خان مذکور
بعضور رسیده شرف ملازمت دریافت باضافه هزار سوار بمنصب
پنجهزاری ذات و سوار و عذایم خطاب خانجهان چهار ناموزی
برافروخت - و در سال چهارم جلوس یک هزار سوار تابین از دو اسپه
سه اسپه قرار یافته با زمین الدوا بهتذیبه عادل شاه بیجاپوری
تعین شد - و در سال پنجم کامیاب ملازمت پادشاهی شده یک هزار
سوار دیگر تابین از دو اسپه سه اسپه مقرر گردید - و سال ششم نیز
بهین عذایم سر بلذبی اندوخت - پستور بهراهی شاهزاده محمد
شجاع بهم پریزنده رخصت پذیرفت - درین مهم مصدر ترددات
شایان و دلجویهای نمایان گردید - و چون تسخیر پوینده ماتوی مانده

(۲) نسخه [ب] ما. ۸۰۰

(باب الخاء) [۷۶۲] (الما لوالامرا)

شاهزاده حسام الحکم فردوس آشیانی عازم عقبه خلافت گشت سید
خانجهان بسرعت سرریعه خون را رسانیده متصل اکبرآباد چیه سالی
آستان خلافت گردید - و در سال هشتم ^{۱۰۰۰} قتمه سواران قابین او در اسپه
سه اسپه تقرر پذیرفت - و در همین سال به تغبیه چهار سنگه بذریعه
(که شیوه بتی رزیده بود) با جمعی از دیگر امرای تعیین شده نطق
عزیمت بر کمر همت بست - و پس ازان [که چهار سنگه دست
و پای زده راه دیوگدهه (که متصل صوبه برار واقع است) پیش
گرفت - و عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و خاندوران بتمتیب او
مامور گردیدند] سید خانجهان هر طبق حکم محکم جهت تنسیق
ولایت مفتوحه و تغتیش دوائن آنجا متصل چورا گدهه توقف
گزید - و پس ازان بحضور رسیده در ایامی (که فردوس آشیانی
عزیمت سیر در آلتاباد پیش نهاد خاطر ساخته از دریای نریده
گذشته کنار آن مخیم سوادق اقبال بود) سعادت ملازمت دریافت
و بعنائیک خلعت خاصه با چارقیب طلا دوز و جمده و مرصع با بهول
کتاره و شمشیر مرصع و یک لک روپیه نقد زینت ناموری بر او فراشت
در سال نهم ^{۱۰۰۰} بعطای خلعت خاصه و شمشیر خامه و اسپ از طریقه
خامه فرق مباحات بر او فراخته با جوتی از امور بتادیب عادل شاه
پنجاپوری دستوری یافت - و از سمت بیر بدهار در رسیده بده و بار
در آنجا گذاشته راه طرف شولاپور گرفت - و در اثنای قطع مصافحت


(۲) در [بعضی نسخه] بدهار وار *

(مآثر الامراء) [۷۹۲] (باب الهاء)

مردم تعیین نموده سرادھوں را معمر ساخت . و ہر معاملات جاگیر
و بھان شولاپوری تاختہ قصیدہ دھاراسین را . تھانہ نشین گردانید
و بکرات با بیجاپوریان زد و خورد بمیان آمد . خان مزبور خود مصدر
مراسم شجاعت گردیده مخالفان را ہر بار شکست فاش داد .
گویند روزی رندولہ بیجاپوری زخمی شدہ از اسپ ہر افتاد
یکے از رفا اسپ بار رسانیدہ از میدان ہر آورد . پس ازان (کہ بعض
از ولایت بیجاپور ویران گردید . و موسم ہرسات ہر سر رسید) خان
مزبور بارادہ چھاری برگشتہ بدھارور آمد . پھتر چون عادل خان
زینھاری شدہ اطاعت فروردس آشیانی اختیار نمود خان مزبور
حمید الطالب ہزمین ہوس عتبہ سلطنت فایز گشت . و چون
اواخر ہمین سال پادشاہ عزیمت مستقر الخلافہ نمودہ ابالم
ہر چہار صوبہ دکن (کہ عبارت از خاندیس و ہرار و بارہ از ملک
ننگانہ و قلیلہ از ملک نظام المائیکہ باشد) بعہدہ شہزادہ محمد
اوزنگ زیب بہادر مفوض فرمود سید خانچہان بعنایت خدمت
خامہ مطرح التفات گردیدہ مقرر شد . کہ تا فراغ خاندیمان بہادر
از تسخیر ہمار جفیر و غیرہ بخدمت پادشاہزادہ قیام نماید
در سال دہم بحضور شتافتہ دستوری گوالیار (کہ متعلق ہوی ہوں)
یافتی . و در سال یازدہم باز بعتبہ خسروانی رسیدہ چون عزیمت
دار السلطنہ لاہور پیش نهاد خاطر پادشاہی شد مشار الیہ
باجازت قبول کام دل اندرخت . و سال چہار دہم در دار السلطنت

(باب الخاء) [۷۶۴] (مآثر الامراء)

لاهور شرف و ملازمت دریافت نموده به طای اضافه هزاره ذات
هزار سوار بمنصب شش هزاره شش هزار سوار پنجاه هزار سوار
در اسپه سه اسپه سررشته اعتبار بدست آورد *

درین ایام (که راجه جگمت سنگه ولد راجه باسو سر طغیان
بوداشته بود) مشارالیه به تنبیه او و تسخیر قلاع متصرفه اش
با فوج نامزد گردید - وقت رخصت بعد از خلعت خاصه و در
اسب از طوبانه خاصه با زمین طلا و مطلا و فیل از حلقه خاصه  ماره
فیل و یک لک روپیه بطریق مساعدده سر بلندی یافت - مشارالیه
بموجب حکم پادشاهی موسم بارش را در لاهور گذرانیده پس از آن (که
از کتل بهاون و مچھی بهون گذشته نیم کردهی قاعه نور یور و مسگر
ساخت) ساعی جمیاه از نعن و وزچالها و کندن نقب بتقدیم رسانید
اگرچه برجه از قلعه پرید اما چون محصوران پس هر برجه دنوارے
کشیده بودند راه در آمد پیدا نشد - پستر بر طبق فرمان پادشاهی
تسخیر تمامه مؤوجهت همت ساخته جوهر شجاعت را بر روی کار آورد
و به نبردهای متواتره کار بر محصوران چنان تنگ ساخت که افواج
پادشاهی از جوانب دیگر بقاعه در آمدند - و جگمت سنگه راه فرار
پیهود - در جلدوی آن یک هزار سوار دیگر از قاپین او دو اسپه سه اسپه
قرار یافت - پستور (که راجه جگمت سنگه باظهار ندامت پرداخته
صق جراثم او از پیشگاه عنایت منظور شد) خان مشارالیه همراه

(۲) نسخه [ب] پهلوان *

(ب) [۷۶۵] (باب الحاد)

شاهزاده مراد بخش بحضور آمد - چون درین سال خبر آمدن شاه
 صفی داری ایران جهت تسخیر قلعه فندهار بر زبانها افتاده بود
 شاهزاده دارا شکوه برای دفعه او دستوری یافت - خان مزبور
 هم بعطای خلعت خاصه و شمشیر مرصع و دو اسب از طوایف خاصه
 با زن طلا و مطلا و فیل از حلقه خاصه مورد عنایات گردیده در همراهیان
 شاهزاده مزبور تعیین گشت *

درین اثنا خبر فوت شاه صفی شیوع گرفت - در سال شانزدهم
 خان مزبور بخصمت گوالیار محال جاگیر خود مورد التفات شد - و در
 سال هفدهم باز بملازمت پدوسته در ابامی (که فردوس آشیانی سمت
 اجهیر متوجه گردید) اورا بحراست اکبر آباد گذاشت - پس از معاودت
 موکب خسروانی چند در حضور بوده در سال هیزدهم (خصمت
 محال جاگیر یافت - و در سال نوزدهم جاوس حسب فرمان طلب
 عازم گشته در دارالمطاکت لاهور دولت آستانبوس حاصل نمود
 در اواسط همین سال مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج
 هجری مفاوج گشته در ماه صاحب فراش بوده سفر آخرت گردن
 پادشاه قدر شناس تاسف نموده در باره پسرانش سید منصور
 خان و سید شیروان و سید منظور (که آخرها بخطاب سید مظفر
 خان و سید اشکر خان مخاطب شدند - و احوال هر یک درین محلیفه
 زمرد کلک وقائع نگار گردیده) توجه مری داشت *

(۲) نسخه [ب] مرفی *

(باب الخاء) [۷۶۶] (مآثر الامراء)

خان مزبور نامه بزرگی و کثرت جمعیت و سخاوت بر آورده تا زیست بآورد و سر بود - نوکران پیش قرار داشت - و هر که از ملازمان پادشاهی بوی متوسل میشد ساوک خوب نموده دیهات در جاگیر او میداد - هایم و متواضع بسیار بود - گویند روزی فردوس آشیانی بر دستار خوان نشاندید شریک طعام ساخت پس از آنکه پادشاه برخاست سید خانجهان دریده جفت پاپوش را زهر پا گذاشت - پادشاه بر آشفتن فرمود - که شما را شرم این خطاب عالی باید کرد - شخصی (که بدین خطاب مخاطب بود) امری چه که ما و جمیع شاهزادگان محتاج نگاه او بوده اند - و باستغنا با کسی حرف نمیزد - او عرض کرد که بنده فدوی درگاه است - پادشاه فرمود - که من بعد در جمیع امور رعایت توره و ضابطه باید کرد اما گویند که معاملات دنیوی نمی رسد - و بر کاربردان خود اعتماد نمیکرد - خدمت گران همدیگر خود را بسیار دوست میداشت - گفته آنها پیش او معتبر بود - (روزی عاملی (که پنجهزار روپیه عین المال جاگیرش بتصرف خود آورده بود) معرفت خدمتگاری سه هزار روپیه را اشرافی پیش خان مزبور آورد - که این حق دیوان و مستوفی است - اما میترسم که فردا فتوی قتل من خواهند داد - خان مزبور خوش شده اشرافها برگرفت - بعد ازین هر چند متصدیان ظاهر نمودند (که پنجهزار روپیه عین المال نامه او باقی است) قبول نکرد *

● خسروسلطان ●

دوهي پسر نذر محمد خان والي بلخ و بدخشان است - چون در سنه (۱۰۵۱) يک هزار و پنجاه و يک خطبه مارواه الزهر بقام نذر محمد خان خواندند خان مزبور با اتفاق پسر گلان خود عبدالعزیز خان در بخارا بکمال استقلال مسند نشين خاني گشته مهمات فرمانروائي را بذيج استقامت جاري گردانيد - و در سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج بقوشي رفته از کنج را (که حاکم اشغنديار خان در گذشته بود) بتصرف در آورد - و با اوزبکيه (که برادر گلانش امام قاي خان ساوک تمام مرعي داشته و ضبط محصول و بذر و بستان مارواه الزهر بران قوم وا گذاشته خود محض باسم خاني خرسند بود) باز خواست آن ايام درمیان آورد - آن قوم خايغ العذار مطلق العنان رنجيده خاطر و رميده دل گشته بران شدند که او را با پسرش از میان بردارند - خان مذکور استشمام را بکثائمي آن بداندیشان نموده باقتضای مصلحت سنگ تفرقه در جمعيت آنها انداخت - هر يک را بجائے تعيين کرد - سمرقند را با توابع بعبدالعزیز خان داده بيگ ارغلي را اقاليق و خسرو بيگ را ديوان بيگي او ساخت - و تاشکند را با مضافات بهرام پسر سيوم خود داد و باقي يوز را اقاليق او نمود - و نذر بی اقاليق امام قاي خان را (که در اوزبکيه اعتبار تمام داشت - و او را سرخیل فاتحه انگيزان ميدانست) بهکومت باخ نامزد گردانيد - و قندوز را (که حاکم نشين بدخشان

(باب الغاء) [۷۶۸] (مآثر الامراء)

(است) بخسرو سلطان مذکور داد - و کهورد را با لواحق و توابع
 و هزارجات (که از دیر باز تعلق به پادشاهان داشت) بے سابقه
 تقصیر تغیر نموده بسبب آن قلی پسر چهارم سپرده تردی عالی
 قطن را اتالیق او نمود - و قبول اکثری در خالصه ضبط نموده آنها را
 نقدی ساخت - و اثر مردم معاش و سپوزغال قدیمه را بلباس اسناد
 متهم ساخته خود متصرف شد *

از اینجا (که ایام دولتش بسر آمده بود - و اقبال او در باد بزل
 گذاشته) همگی خواجگان توران را (که وضع و شریف آنجا حلقه
 ازادت شان در گوش دارند) بسبب وقوع برخی امور آزرده ساختنی
 و ازین رو (که هر جا چراگاهی بود برای دراب خود قرق نموده دیگرے را
 خصم نمیداد) تمام احشام بهم برآمده دل دگرگون کردند
 عبد العزیز خان (که خلف ارشد و ولی عهدش بود) هر چند
 وسائل انگیخت (که خود بدستور امام قلی خان بخارا را دارا اختلافه
 ساخته بلخ را بمن عطا کند) او چون چهل سال در بلخ گذرانیده
 آب و هوای آنجا با طبعش سازگار بود و دل کندن از آن مکان
 دشوار می نمود و نقل و تحویل اندوخته چندین ساله دشوار تر
 پسر را نیز بعدم انجام مراسم رنجانید - و با سران و سرداران بلخ
 (که مدتی متحد در تقدیم مراتب عبودیت سر موئے فرد گذاشت
 نموده توقع احسان و چشم نوازش داشتند) از حقیقت نشناسی

(۲) در [بعضی نسخه‌ها] کهورد آورده *

(آثارالامرا) [۷۶۹] (باب الخاء)

چشم پوشی بکار برد - و یکدست مراسم حزم و کار آگهی از دست
 راهشته هر که از روی هوا خواهی حرف از بد اندیشان مخفی بار
 میگفت از تگ ظرفی بانهای آن را شرمسار و بی اعتبار
 میگردانید - تا آنکه دفعه تمام توران و همه تورانیان بر شورشیدند
 و یکبارگی طبل مخالفت فرود کوفته خطبه مادر الزهر بنام عبدالعزیز
 خان خواندند - و المازان فرصت جو دست بذهب و تاج بر آورده
 اکثر کارخانجات را یغمائی ساختند - آخر الامر نذر محمد خان با پسر
 بمصالحه پرداخت - که نومان زوائی و اوراء الزهر بخود متعلق ساخته
 بلخ و بدخشان بار بگذارند - و خون بعد آشتی از بیکار و تروند
 بر آسود - اما از درنگی اوزبکان و خودسری المازان بیم جان و مال
 هر روز می افزود - ترک صید و شکار نموده چند روز درون حصار
 بلخ خانه نشین گشت - و چون بعد وقوع حادثه ناگزیر جنم مکانی
 و بودن وارث تخت و تاج یعنی صاحبقران ثانی بر بعد مسافت
 در جزیر (که اقصای دکن است) عرصه خالی پذیرا شدت از شورش طلبی
 و غرور جوانی لشکر گران بتسخیر کابل کشید - هر چند کاره
 پیش نبرده از صولت لشکر فیروزی رجعت تهری نمود اما دست
 تعدی و تطاول دراز ساخته از سکنه شهر و رعایای نواهی و اطراف
 هر چه اوزبکان تهری دست یافتند بذهب و ثمرات بردند - و ابواب
 بیداد و ستم بر روی اهل آندبار فراز نمود - ازان وقت مرکز

(۲) در [اکثر نسخه] اکثر کاره را (۳) در [بعضی نسخه] شناخته *

خاطر اعلیٰ حضرت بود - که بمقتضای *
* مصرع *

* کلوخ انداز را پادشاه سنگ است *

(۲)

فوج جرار بر - و بلخ و بدخشان فرستاده آن ملک موروثی را
انتزاع نمایند - بحسب اشتغال مهمات مائمی ازاد مذکور از مکه
بطون بر منصف ظهور نرسید - درین وقت (که خود بخود دران
ولایت هرج و مرج افتاد - و امانان بی دین آتش ظلم افروخته
در قتل و اسر اهل اسلام و هتک استار ناموس اشراف و اخیار خود را
مستحق انواع سیاست ساختند) شاهزاده مراد بخش را با پنجاه
هزار سوار بتسخیر اندیاز و مالش آن کرده نا هنجار در نوزدهم سال
باستعمجال رخصت فرمود - و چون شاهزاده از کتل طول گذشته
بمیدان سرا منزل نمود اوزبک و المان (که قوی و مواضع بدخشانان را
بجاردب غارت پاک رفته کار بر خسرو سلطان تنگ ساخته بودند)
از آوازه موکب منصور بیای سرعت راه فرار پیمودند - خسرو
سلطان بر وفق مصلحت دید خرد با پسر خود بدیع سلطان
و در هزار خانه دار از احشام و اهل قذدوز (که بیشتر رعایای
جور کشیده نالان دیده بودند) احرام ملازمت شاهزاده بست
و چون نزدیک باندراب رسید امیر الامراء علی مردان خان پذیره شده
بر پشت اسب دریافت - و پس از آنکه داخل خیمه شاهزاده شد
آن قاعده دان بر طبق حکم پادشاهی تا منتهای بساط رفته معانقه

(۱) نسخه [ب] بر بلخ و بدخشان *

(مآثر الامراء) [۷۷۱] (باب الخاد)

نموده همراه آورد - و نزدیک بمسند نشانده گوناگون عاطفت
 و دلجوئی بکار برد - و انواع عطایا و پنجاه هزار روپیه نقد تواضع
 نموده روانه حضور ساخت - از پیشگاه خلافت مرحومت خان ولد صادق
 خان مرحوم با چهار اسب عوی و عراقی با زین طلا و بیش قیمت پارچه
 از نوادر اقمشه هندوستان و یک پالکی و چهار تداوی با چوبهای
 نقره و غلافهای منجمی برای عورت و دو دست بیش خانه
 مکمل تعبیر گردید - که اشیای مذکور را بسلطان مزبور رسانیده
 همه جا بمرافقت او بوده بدرگاه رساند - بیست و پنجم ربیع الآخر
 سنه (۱۰۵۶) یک هزار و پنجاه و شش هنگامیکه بظاهر کابل رسید
 مدار المہام سعد الله خان و میر جلال صدر الصدور استقبال نموده
 بملازمت رسانیدند - او التماس قدمبوس نمود - باجارت آن امتیاز
 بخشیدند - پس ازان سرش را اعلیٰ حضرت از راه قدر شناسی
 بدو دست برداشته باغوش عاطفت در آوردند - و بحکم نشستن
 مہارات اندوخت - و باقسام غذایات و نوازش و انعام پنجاه هزار
 روپیه نقد کامیاب گشته بمنصب شش هزاری دو هزار سوار اختصاص
 یافت - و منزل خاندوران بهادر را با فروش و اسباب تجمل
 برای او آراسته قرار یافت - و بدیع سلطان پسرش (که همراه
 پدر بود) بمالیانہ دوازده هزار روپیه نوازش یافت - و چون خسرو
 سلطان مرد ضعیف بنیة افیونی (که مدتها بتعدی و اشتهام
 اوزبکیه روی بهبود ندیده بود - و از بیم و هراس دست انداز المان

(باب الخاء) [۷۷۲] (مائرا الامرا)

دوم نه آورد) یک دفعه بے رنج و تعب بدرکت خدا داد رسید
بغراتبال و قرقه حال بهره باب لذت زندگانی گشت - تکاپوی نوکری
در میان نبود - گاه در دارالسلطنتی لاهور و گاه در شاهجهان آباد
و اچیزا در کلب بھر میبرد - و در سال بیست و ششم ادرا از منصب
باز داشته بانک روپیہ مشاہرہ موظف گردید - و درین سال پسرش
بدیع سلطان بمنصب هزاری در صد سوار سرافرازی یافت - و تا آخر
سلطنت اعلیٰ حضرت بمنصب در هزار و پانصدی رسیده بود *

• خواجه عبدالهادی •

پسر کلان مقدر خان خواجه قاسم است - اراذل سلطنت
فردوس آشیانی در تصبہ سورنج نیول پدر خود می بود - سال
چهارم (که خانجهان لودی باتفاق دریا خان ردهله از دکن بمالوه
شناخته بقصبہ مذکور (سید) از بحر است آنجا از قرار واقع پرداخت
تا سال بیستم بمنصب نهصدی شش صد سوار فایز شده سال
بیست و یکم از اصل و اضافه پدایہ هزار و پانصدی هشت صد سوار
مرتقی گشته سال بیست و سیوم باضافہ دویمت سوار چهارم عزت
برافروخته سال بیست و ششم همراه پادشاهزاده دارا شکوه (که بتسخیر
قلعہ قندهار نامزد شده) دستوری پذیرفته وقت رخصت از اصل
و اضافه بمنصب دو هزار سوار و عظامی خلعت و اسب با زین
نقره و سال بیست و هفتم بعفایت علم لوای بلند رتبی برافروخت
(۲) در [بعضی نسخه] پرونج *

(مائراامرا) [۷۷۴] (باب الطاء)

(۲)

سال سیم مطابق سنه (۱۰۶۶) یک هزار و شصت و شش هجری
با در عدم خانه گذاشت . پسرش خواجه جان تا سال سیم هزاری
چهار صد سوار منصب داشت *

* خوشحال بیگ کاشغری *

سال نوزدهم جوس فردرس آشیانی بمنصب هزاری چهار صد
سوار چهارم عزت در افریخته با سلطان مراد بخش بنسخیر بلخ
و بدخشان رخصت پذیرفت . و پس از فتح بلخ و مراجعت شاهزاده
مذکور به بدوستان چون جمله الملک سعد الله خان به بدوستان
آنجا تعیین شده او را با دیگر کاشغریان بتهاندارجی شیروود و سام چاریک
مقرر نمود . سال بیستم حسب تجویز جمله المالکی از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار عزامتیار اندوخت . و سال
بیست و دوم همراه سلطان محمد اوزنگ زیب بهادر بصوب
فندهار مرخص گشته از آنجا همراه رستم خان و قلیچ خان در محاربه
قزلباشان پای قیام مستحکم داشته مصدر تورد گردیده سال بیست
و سیوم از اصل و اضافه بمنصب در هزاری هزار و در بیست سوار
سرشته اعتبار بدست آورده سال بیست و پنجم باز همراه شاهزاده
مذکور بمهم مصطور شتافت . و سال بیست و هشتم همراه جمله الملک
بر سر چیتور کسپیل شده گام جلالت برداشت . پسر همراه خلیل خان
بتادیب زمیندار سوری نگر شتافته اواخر سال سی و یکم با مهاراجه

(۲) نسخه [ب] هزار و شصت هجری (۳) نسخه [ب] خلیل الله خان *

(باب الخاء) [۷۷۴] (مآثر الامراء)

جسوریت سنگهه جهت سد راه بودن بر فوج دکن (که عزیمت سلطان محمد اوزنگ زیب بهادر بحضور بتقریب عیادت پدر والا قدر زبان زد شده بود) بصوبه مالوه دستوری یافته دامن همت بر کمر عقیدت زد - پس ازان در جنگ سموگدهه برکاب سلطان داراشکوه بود باقی احوالش بذکر نرسید *

* خواص خان بختیار خان دکهنی *

در ۲۰۰ جنم مکانی در سلک ملازمان انتظام یافته سال هشتم جاوس فردوس آشیانی بخدمت فوجداری لکھی جنگل و نهاره از (۲) تغیر سردار خان چهره اعتبار برافروخته سال دوازدهم (که پادشاه بسرحد پنجاب ورن فرمود) او احراز سعادت ملازمت نمود و سال چهاردهم از انجا معزول شده در کومکیان صوبه بهار قرار یافته سال شانزدهم بفوجداری تهرمت مضاف صوبه بهار عزامتیاز افروخته سال بیستم بعزیمت خلعت و اسپ سرفراز گشته بیدخشن دستوری پذیرفته سال بیست و یکم بحضور رسیده دولت بار یافت و بفوجداری و قیوداری مندسور مضاف مالوه لوای کمرانی برافراشت سال بیست و سیوم چون صوبه داری مالوه بشاهنواز خان و مندسور بمیرزا محمد پسر میر بدیع مشهدی (که خویش خان مزبور میشد) قرار گرفته از انجا تغیر شده پستو داخل کومکیان دکن گردیده در محاصره گلکنده همراه سلطان محمد اوزنگ زیب بهادر

(۲) در [بعضی نسخه] نهاده - با نهاره باشد *

(مآثر الامراء) [۷۷۵] (باب الخاء)

مصدر ترددات بود - و پس ازان (که زمام سلطنت باختیار شاهزادگان مزبور در آمد) از اصل و اضافه بمنصب در هزاری هزار و پانصد سوار و خطاب خواص خان بر نواخته شد - و در حروب متواتر (که خلد مکان را با مهاراجه جسونک سنگهه و شرکای سلطنت در داد) در رکاب پادشاهی بوده بتعیذاتی صوبه بهار بدان حدون شتافت و چون قبل از جاوس ثانی قاعه چنار از دست سید ابو محمد نام نوکر سلطان شجاع مستخلص گردید او بهکراست آنجا اعتبار اندوخت - و سال دوم از آنجا عزل پذیرفت - بر مال حالش اطلاع نیست *

* خلیل الله خان *

برادر خرد اصالت خان میر بخشی ست - حمیده بانو بیگم صبیحہ سیف خان و صبیحہ زاده آصف خان یمن الدوله در عقد ازدواج داشت - در عهد جامع مکانی هنگام استیلاى مهابت خان همراه آن آصف مرتبم در قید مهابت خان افتاد - و در سال سیوم جاوس اعلیٰ حضرت بخطاب خانى سر برافراخت - بهتر بخدومت میرتزی اختصاص گرفت - و در سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و در هجری بخدومت میر آتشی مباحات اندوخت - و در سال نهم بمنصب در هزاری صید مراد بدام آوردن - و فراول بیگی گردید - و در سال هیزدهم بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سرفرازی یافت - و بخدومت قور بیگی که رخدمت بر بخت - و در سال نوزدهم

(باب الطاء) [۷۷۶] (مآثر الامراء)

بمراهی شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان (خصم یافته سرداری فوج طرح دست چپ متعین گردید - شاهزاده خلیل الله خان (۱) باتفاق چین قلیچ خان و میرزا نوذر^(۲) مغربی از چاریکاران براه آبدرة بانتزاع قلعه کهورد و غوری روانه نمود خان مزبور از چستی و کارطابی با میرزا نوذر یک منزل پیش افتاده چون از کتل گذک (که سرحد صوبه کابل و ولایت کهورد است) گذشت جمع را بمسرح هرچه تمامتر بر سر کهورد تعیین کرد - اوزبکان بمورد رسول بهادران منصور مضطر گشته از حصار برآمده هر یک بطرف بدرزد - بعضی از آنها اولاً ثبات قدم درزیده آخر کار زینهار پزوده شده قلعه را سپردند *

خلیل الله خان خاطر از استحکام آن را پرداخته باز باتفاق میرزا نوذر یک منزل از قلیچ خان پیش راهی گشته بدستور کهورد جوقی را بمسوی غوری کسب نمود - آنها با قباد میر آخور محافظ غوری (که فوج منصوره را مردم هزارجات پنداشته از قلعه برآمده بود) در آریختند - او بکمتر آریزه (۳) سپر فرار گردید - دلبران چالاک پاشنه کوب با او جنگ کتان به حصار درآوردند - قباد بارک پناه جسته بعهد و پیمان خلیل الله خان را دید - خان مسطور قلعه را باعتماد خان سیرده خود با قباد بشاهزاده بیوسک - و پس از درآمدن آن مملکت بتصرف اولیای دولت قاهره و رسول علامی سعد الله خان

(۲) نسخه [ب] نوذر - یا نوذر باشد *